

آنرا جوشانند و برابر او نهند و بخری و سه کوبند بر کوه بر روزن انبوه نام شهر پست از عراق که از ابرق کوبند بر کوه آرشین
 نام شهر پست از ولایت فارس بر کوه جوری کتابه از آسمانست بر کوه کاف نازی بختانی رسیده کلاه درانی
 باشد که نهادن بر سر گذارند و بخری بزنش خوانند و با بختی با کاف فارسی هم آمده است و بگسرتا بقدر باشد بر لنت نری
 کتابه از کریمین باشد بر تخم بفتح اول و ثانی بر وزن هم چوب بند بر آکوبند که ناک انکور و بیاره کدو و خیار و امثال آن بر بالا ایشانند
 و بخری یعنی ملول شدن و بستن و آمدن باشد و کسیکه در مجلس قرار نشیند و بازی نکند و میوه درخت خار دارد را کوبند عموما
 و بعضی کوبند شکوفه و بهار درخت مفیلا نشت و آن در قوت و منفعت مانند بید مشک است و بسکون ثانی یعنی حفظ
 و از برگردن و بیاد نگاه داشتن باشد و نالاب و استخر و چشمه آب را نیز کوبند و معنی انتظار هم آمده است و مزخ را نیز کوبند که
 سزه کنار جوی باشد بر طاس بر وزن الماس یعنی لیس و لاسه و دست کشیدن و سودن عضوی باشد بر عضو دیگر بر مال
 بر وزن ابدال سینه و سر را بالایی کوه و پشت و گریز را نیز کوبند که از کریمین است و امر دیگر کریمین هم هست یعنی بگریز بر مال نری
 کتابه از کریمین باشد بر مال کرمین یعنی بر مال زدنت که کتابه از کریمین باشد بر مالیدن بر وزن سر خارید یعنی
 نور دیدن و با گردن آستین و پا چند تنبان باشد و کتابه از کریمین هم هست بر طاه بر وزن درگاه افزاریست درود گران را گردان
 چوب و تخم را سورخ کنند و بخری مشق خوانند بر طاهر بفتح هاء یعنی بر ماه است که مشق باشد بر طایون بکسر اول
 با بای حلی بر وزن مینا کون نام ماده کا و پست که فریدون را شیر میداد بر طایون بکسر اول و فتح بای حلی یعنی بر مایون است
 و آن کاری بود که فریدون را شیر داد و با بختی بفتح اول و بجا حرف ثانی زای نقطه دار هم آمده است بر فتح بفتح اول
 و ثالث و سکون ثانی و جیم فارسی یعنی لیس و لاسه و دست کشی باشد بر چیدان با جیم فارسی بر وزن بر کشیدن
 لاسه کردن و دست مالیدن و سودن عضوی باشد بر عضو دیگر بر فتح بفتح اول و سر شیخ مخالف و خود را بی و عا
 و عاصی شدن باشد بر فتح بفتح اول بر وزن سر شیخ مخالف و نافرمانی بدو مادر کردن و عاق و عاصی شد باشد
 بر فتح بفتح اول بر وزن سر قصبه مخالف و خود را بی و عاق و عاصی شده باشد بر فتح بفتح اول بر وزن زر که معنی انتظار باشد و
 وار شدن را نیز کوبند و معنی زنبور عسل هم آمده است بر معاش باغبان نقطه دار بر وزن چمه باز شاگردان را کوبند
 و آن زری است اندک که بعد از اجرت استاد بر رسم انعام بشاگرد دهد بر معان بفتح زای هوز یعنی بر مغاز است
 که شاگردانند باشد بر فتح بفتح اول و مقامی دو لایست و لقب جعفر پدر خالد نیز هست کوبند او مگر
 بوده در نهایت فضل و کرم و نیش بملوله فرس میرسد و در او ایل حال مجوس بود و متولی سدانیه که از موقوفات نوبها
 که آن بختانه و آتشکده بلخت شد و بیاد آتش مشغول بود و کوبند هر کس متولی انجام میدهد او را بر مکسند و بعضی دیگر
 کنند چون جمال حالش بزور اسلام آراسته گردید با جمال و اطفال بجانب دمشق که دارالملك حکام بنی امیه بود توجه نمود بعد
 چند روز بیارگاه سلیمان بن عبد الملك آمد چون چشم سلیمان بر جعفر افتاد رنگش متغیر شد اشاره فرمود تا او را از مجلس بیرون
 بردند خواص و ندمای مجلس از صد و در این حکم تعجب نموده از سبب آن پرسیدند سلیمان گفت این شخص زهر همراه دارد گفتند چون
 معلوم خلافند شد گفت زهر همراه بر بازی مزین است که هر گاه زهر یا طعام و شراب زهر دار را ببلد در آورند آنها بجا صیت
 حرکت حنیف میکنند حضار کیفیت حال از جعفر پرسیدند جواب داد بلی ندردی زهر در زهر نیکین انکشتارم بجهت آنکه در هنگام
 شدت الم بر مکم لهذا او بر مک و اولاد او بر مکی ملقب و مشهور شدند بر مکان با کاف فارسی بر وزن قلند ان موی غار

باشد و آن بالای موضع آلت مردی و زنیست و از ابروی عانه میگویند بن **موق** بروزن بدخو بمعنی انتظار باشد و بخارای
 فرشت دال ایچدهم بنظر آمده است بن **موق** بروزن فرموده بمعنی چیز باشد و چیز را بر چه شئی میگویند بن **موق**
 بروزن هر روز بمعنی علف دواب باشد و زنبور عسل را نیز گویند و بمعنی انتظار و امید واری هم آمده است بن **موق**
 بروزن جلفوزه نام پسر شاه است که خویش کاموس کشانی باشد بن **موق** بروزن کرمه متقب درود کوی باشد که بد
 چوب و قند سوراخ کنند بن **موق** بروزن چمن نام قصبه ایست در هندوستان بن **موق** بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشید
 جوان و نوجده اول عمر و ظرف را گویند و بمعنی خوب و نیک هم هست و حنار را نیز گویند که بردست و پای بندند و بضم اول هم آمده است
 بن **موق** خن **موق** کتابه از اطاعت کرد و یاد بستاندن باشد بن **موق** بروزن کرباس بمعنی غافل و نادان و غافل
 و نادانی باشد بن **موق** بروزن غمناک بمعنی برنا است که جوان و نوجده اول عمر باشد و حنای دست و پارا نیز گفته اند بضم
 اول هم آمده است بن **موق** بروزن و معنی سر نامد باشد یعنی آنچه بر سر کتابها و نامها نوبندند و بر چه القاب و عنوان
 گویند بن **موق** بروزن همراه جوان و نوجده اول عمر را گویند و حنای دست و پارا نیز گفته اند و بضم اول هم آمده است بن **موق**
 بکریای حطی و سکون شین فرشت و فوقانی بتحتانی رسیده بمعنی پستی و تعصب باشد چه برنا پستی کردن بمعنی پستی کردن و تعصب
 نمودن است بن **موق** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم آن باشد که سبب کوری یا بجهت تاریکی دست خود را بر دیوار یا جانی
 ببالند تا هکذر پیدا کنند بن **موق** بکری اول بروزن گرفتار مخفف برنج زار است که شالی زار باشد بن **موق** بکری
 اول و ثانی و سکون ثالث و جیم بالف کشیده و بسین بنقطه و بای فارسی زده گیاهی باشد که آنرا بوی مادران گویند و بر چه جوق
 الراعی خوانند و چون در خانه بکترند جمیع کزندگان بگریزند و باین معنی **موق** بکری آخرتای فرشت هم آمده است بن **موق**
 باقا بروزن و معنی برنج سبب گیاه بوی مادران باشد بن **موق** بفتح شین نقطه دار و هم بالف کشیده و لام مفتوح
 بمعنی مزعفر است و آن طعمی باشد معروف گویند در شیر از طبخ بود که پیوسته شیها بر سر راهی نشستی و زرد پلاوی با برنج شسته
 پختی و در پیش خود فانوسی داشتی و گاهی دو مشعل افروختی و فریاد کردی که بیا برنج شماله و این پخت را نیز خوانندی بدین این
 شمعها که در دل بسحاق بر فروخت از هکذر نور برنج شماله بود بن **موق** کابلی تخمی است درانی و آن کوچک و بزرگ شبلی
 و کوچک آن بهتر است و رنگ آن مایل بر خیت و طبیعت آن گرم و خشک است مفاصل را نافع است بن **موق** مشک
 بروزن و معنی فلج شک است که بالنگوی خود روی باشد بواسیر را نافع است بن **موق** بروزن فلزن حلقه باشد از طلا و نقره و
 اسفال آن کزنان در دست و پای کنند آنچه در دست کنند دست برنجن و آنچه در پای کنند پای برنجن خوانند بن **موق**
 اول بروزن تبریز بمعنی برنج است که حلقه طلا و نقره باشد که زمان در دست و پای کنند بن **موق** بضم اول بروزن خند و بفتح اول
 بروزن سمنده و آمده است بمعنی تیغ و شمشیر نیز و آبدار و جوهر دار و باین معنی بای فارسی هم گفته اند و بفتح اول بمعنی پرندم آمده است
 که هر پر سده باشد بن **موق** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و رابع بالف کشیده و بغارزه بمعنی شمر و دوال باشد و درودها
 نیز گویند اعم از آنکه روده انسان یا حیوان دیگر باشد بن **موق** بفتح اول و ثانی و رابع و سکون ثالث و کاف کوه کوچک و پشته خور
 را گویند و بعضی گویند بر نیک پشته ایست کوچک که در میان دشت و صحرا واقع باشد بن **موق** کام بکری اول و حرکت ثانی و ثالث
 و رابع غیر معلوم و کاف بالف کشیده و هم زده گیاهی باشد که آنرا با بون گویند بن **موق** بروزن رونده معلوم است و پروانه را نیز گویند
 و آن جانوری باشد که شبها خورد را بشعله شمع و چراغ زند بن **موق** بضم اول و ثالث بروزن سندس جامه و کلاه پشمین کنده باشد

که بیشتر نصارا و ترسایان پوشند و بر سر نهند و بعضی گویند نام کلاه نصریان است که فرنگیان باشند و بکسر تالک بروزن
 مغل هم بنظر آمده است و بعضی گویند معنی کلاه عربیت بر کتشف است کنایه از سوار شدن باشد بر تالک بفتح اول
 و ثانی بروزن خدنک بعضی چرم و درای و غلق در خانه باشد و کلید را نیز گویند که عربان مفتاح خوانند و با این معنی بازای نقطه
 دارم آمده است و بضم اول و ثانی معنی اند و خند و خیره و پس انداز باشد و نام و لایه است که قطب جنوبی ایجادیده میشود و
 بکسر اول و ثانی برنج کابلی را گویند و آن تخمیت درانی که بیشتر از کابل آردند بر نوق بروزن بد خود بیای تنک و حریر نازک را گویند
 بر نوقس بفتح اول بروزن افسوس نام یکی از سپه دارانست و لشکر و لشکری را نیز گویند و با این معنی باشد نقطه دار بروزن خرگوش
 هم آمده است و بضم اول نیز گفته اند بر نوق بروزن افنون معنی بر نو باشد که دیبای تنک و حریر نازکست و با این معنی در مؤلفه
 بجای نون اول بای ایجد و بای حطی هر دو آمده است بر نخی بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بتحانی رسیده مرتبان کوچک را گویند
 بر نلیس بکسر اول بروزن ادریس نوعی از بلوط باشد بر نلیس بضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث بتحانی مجهول و شیر نقطه دار
 پیش یا شکر و را گویند و آنرا بعره زخیر خوانند بر ن و بضم اول و ثانی و سکون و او مخفف بروث است که بعره شارب گویند و بفتح
 اول و ضم ثانی ابر و را گویند و بعره حاجب خوانند بر و لمر بروزن هموار خانه تالستانی باشد بر و لمر بروزن همواره
 بالا خانه و جرف بالای جره باشد و را می نیز گویند غیر راه شعارف خانه که از آنجا نیز آمد و شد توان نمود بر و لمر بروزن دمساز
 جای قرار آرام باشد و نشین باز و شاهین و امثال آنرا نیز گویند بر و لمر بروزن دروازه آتشی را گویند که پیش پیش عروسی آرد
 و خوردنی و طعامی که از عقب سر جمعی که بسر رفته باشند برند بر و لیا بانون مکسور و تحانی بالف کشیده بلغث یونانی
 رستنی باشد که مانند عشق بر درختها میچد و مپوه آن شبیه بانگور است بی همه دباغت کردن چرم بکار آید و آنرا بعره حلق
 الشعر خوانند چه از آن ریشها او بران می باشد و از این سبب هزار ایشان گویندش بر و لمر بروزن صندرفرا و بز و سحاف
 و جامد و سرهما استین پوستین را گویند و مخفف بار و زهم هست که بار دار و مپوه دار باشد و بلغث زند و پازند معنی براد
 باشد و معنی اول بازای نقطه دار و بروزن مرکز و بروزن رموز هر دو آمده است و جمله را نیز گویند بر و لسان با سبز بنقطه
 بروزن عروسی مطلق است را گویند از هر پیغمبری که باشد و کوهها مردمان از هر جنس که باشند بر و لسان باشد نقطه
 دار بروزن خروشان معنی بروش است که است پیغمبر باشد بر و لسان بضم اول و ثانی و سکون ثالث و فتح شین نقطه
 دار و کاف ساکن معنی خاک است که بعره تراب گویند بر و فروسی بفتح اول و کسر فای معنی فراز و تشبیه است که بلند
 و پست و بلندی و پستی باشد بر و لمر بضم اول و ثانی و سکون و او و فتح فای معنی ستار و فوطه باشد که مندیل و کربند
 بر و لمر بروزن تو منند بار دار و بار و صاحب نفع باشد و معنی بر خوردار و کامیاب هم بنظر آمده است بر و لمر
 بکسر اول بروزن فنون مخفف پروشت و معنی برای و بی همه هم هست چنانکه گویند برون تو یعنی برای تو و بی همه تو و بضم اول
 مطلق حلقه را گویند عموماً و حلقه یعنی شتر را خصوصاً و بفتح اول و لشدید ثانی بلغث زند و پازند کوسفندی و بزای را گویند
 که پیشاپیش کل راه رود و بز کوهی را نیز گویند بر و لمر آمدن کنایه از ترک اطاعت و انقیاد باشد بر و لمر بروزن
 شرمند معنی سله و سبد و بسته قماش باشد و آنرا بعره رزمه خوانند بر و لمر سر آرد را گویند که در غیر دار الضرب و ضرباً
 سکه کرده باشند بر و نوقس با سبز بنقطه و نقطه دار بروزن کلو سوز لشکر و لشکر را گویند و نام سر لشکری و سپهبد هم
 بوده است بر کع و ثانی و ظم و درها خوب و نیک و آراسته را گویند و با خفای ها میچد کوسفندی باشد و آنرا بعره حمل گویند و

جنات الافلاك را با این اعتبار سه مرتبه برین گفته اند و صیبا است و بمعنی رخند و شکاف هم آمده است و نام آنشکه نزهت
 و بضم اول پارچه کوچک و هلال واری باشد که از خربزه دهند و اندر بریده باشند و بکسر اول هر سوراخ را گویند عموما و سوراخ تنورا
 خصوصاً بر نیش بضم اول و کسرتانی بتخانی رسیده و نون مکسور بشین نقطه دار زده بمعنی بریدن و برش باشد و بمعنی رانیدن
 شکم و بریدن آنهم هست بمعنی آنکه گویند که از انقباض دردی برین نیش بکسر اول بروزن نگیند بمعنی برین است که هر سوراخ باشد
 عموما و سوراخ تنورا باشد خصوصاً بر نیش بانالت مجهول و فتح و او بروزن و دیدن حلقی است که در بدن آدمی پیدا میشود هر چند
 بری آید بپن سگردد و خارش میکند و از ادر دهند و ستاد او میگویند و بجزی تو با خوانند و با بضمی بروزن فرعون و دلخون هم آمده است
 و بروزن انبوه کرد اگر دهان را گویند بیانی و نری همدی برای بجد با نری هونز مشتمل بر چهار
چهار لغت و کنایت بن بفتح اول و سکون ثانی رسم و آئین و قاعده و قانون و طرز و روش را گویند و امر بر زید بمعنی
 وزیدن هم هست و مخفف بزم باشد که مجلس عیش و مهمانیت و زمین و پشت بلند و تیغ کوه را نیز گفته اند و با تشدید ثانی در هر دو جا
 ریشکا و اسباب خانه را گویند و بضم اول معروفست و آنرا بعر بی تیس خوانند با نای فرشت بروزن قیس و بکسر اول بمعنی زینور باشد
بزی بر امده زنی را گویند که بسیار پیر شده باشد و سال بسیاری بروگذشته باشد بن آن بروزن خزان بمعنی چمنده باشد که
 از جنین است و بمعنی وزنده هم هست که از وزید ز باشد چه در فارسی با و او بهم تبدیل مییابند و این لفظ را بیشتر بر یاد اطلاق کنند
بن نثر بروزن خزان بمعنی چمنده باشد و بمعنی وزنده هم هست بن نیش بروزن پرواز معروفست و آنرا بعر بی سباسبه خوانند و بمعنی
 دیگر گویند شکوفه و گل و بهار جو ز است و الله اعلم بن بفتح اول با بای فارسی و نون و نای فرشت بروزن پهلو شکن بزبان زند و بازند
 بمعنی دادن باشد و بزبوتاهی بمعنی میده و بزبوتاید بمعنی بدید بن نیش بکسر اول و سکون ثانی و دال بینقطه بالف کشیده و بضم نقطه
 دار زده اقراری باشد که بدان زنت آئینه و تیغ و امثال آن بز دایند و جلاد دهند و آنرا بعر بی مصقله خوانند و بضم اول و فتح اول و با بای نثر
 هم آمده است بن نیش بکسر اول بمعنی پاک کردن زنت از روی آئینه و تیغ و امثال آن بن نیش و کسرتان بروزن بر بودن بمعنی
 بز دایندنت که پاک کردن و جلاد دادن زنت باشد از روی آئینه و تیغ و غیره بن نیش بروزن صفر بلغت زند و بازند تخم زراعت را گویند
 مطلقاً بمعنی هر چیز که بیخته خوردن حیوانات کاشند میشود بن نیش بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف و اندا است که از ان روغ چراغ
 کهنه و بعر بی کتان گویند و بضم اول و ثانی معروفست که تقیض کوچک باشد و نام مقام است از موسیقی بن نیش کانس بروزن شمسار
 بز بکرو زراعت گفته را گویند بن نیش اسمی است که استاد و پرورنده پرویز بن افشیران بوده بن نیش بضم اول
 و کسرتانی و سکون سین بینقطه و کاف و اندا است که آنرا بعر بی عدس خوانند بن نیش بکسر اول بروزن سر نیک حکم و طیب و چراغ
 را گویند و با بای فارسی هم آمده است بن نیش بضم اول و فتح ثانی و سکون ثالث و مهم نیش زمی را گویند که از بن موی بز برید و آنرا بنانه
 برارند و بناسند و از ان شال با مند بن نیش بفتح اول و ثانی و سکون غین نقطه دار بمعنی وزغ است که بعر بی ضفدع گویند و بنیدی را نیز گفته اند
 که در پیش آب بندند و بسکون ثانی گوی باشد که آب در آن جمع شود و در نیک آبر اینز گویند بن نیش فلت کنایه از برج جدی است
 بن نیش بضم اول و ثانی و سبب بینقطه و مهم و سکون ثالث جل و زغ را گویند و آن چیز سبزی باشد مانند ابریشم که در ریج آب بهم میرد
 و زغ در آن پنهان میشود و معنی ترکیبی آن و زغ پنهانست چه بمعنی پنهان هم آمده است و آنرا بعر بی طلب گویند بضم طای حقی
 بن نیش بضم اول و ثالث و سکون ثانی و شین فرشت لقب یکی از اولیاء الله است و طا بقدا ایشان را بن نیش خوانند
 بن نیش بضم اول و ثالث و سکون ثانی و نون و مهم چیز لیث که بدان پوست را دباغت کنند گویند که درخت پسند یکسال میوه

مغزها را بار آورده و یکسال همغز و آنرا که همغز است بزغنج گویند **بن غنجل** با دال ایجد بر وزن و معنی بزغنج است و آن پسته مانند می باشد که بدان پوست را باخت کنند و بعضی گویند نام درخت است **بن غنم** بفتح اول و ثانی بر وزن و معنی وزغ است که چلباسه باشد و بسکون ثانی چوبی باشد که شاخ آنکور بر بالای آن اندازند تا بزین نزد و بضم اول و سکون ثانی دهره را گویند و آن حریر ایت دهنه دار و سر آن بداس ماند و بیشتر مردم دارالمرز درخت بدان اندازند **بن گت** بضم اول بر وزن تغلک پرند ایت سیاه رنگ و منقاد بر کوه دارد و بیشتر بر کنار کھا آب و کاهی بر سر درخت هم نشیند و آواز بلند کند **بن گز** بفتح اول و لام و سکون ثانی سخنان شیرین و لطیف را گویند **بن غم** بفتح اول و سکون ثانی و مهم مجلس شراب و جشن و مهمکما باشد و نام دهی است از یوانات گویند یکی از امام زادها در ایالت و در هر چه معنی گزیدن بدان و دوشیدن شیر با نکشت سیاه و وسطی باشد **بن طاق** بفتح اول و واو بر وزن تنها کرد گوشت پخته و تزه و خاکینه باشد که در نان تنک پیچند و مانند نواله سازند و با کارد پاره پاره کنند و خورند و بجای حرف ثانی رای بنقطه هم بنظر آمده است **بن طاقون** بابای حطی بر وزن افلاطون نام کاویست که فریدون را شیر میداد و بجای پای حطی نون هم بنظر آمده است **بن صمگا** بر وزن رزمگاه مجلس شراب و جشن و جماعش و مهمکما باشد و نام کتابی هم هست در مقامات صوفیه **بن مؤنث** بر وزن جرد و بند نام روز دوم است از ماه هماملکی **بن صف** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی گوشه و طرفی از رزمگاه باشد **بن ن** بفتح اول بر وزن چمن ماله بر زبیران را گویند و آن چوبی یا تخم باشد که زمین شیار کرده را بدان هوار کنند و بکسر اول امر بر وزن باشد **بن ندر** بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث و دال ایجد بالف کشیده و برای فرشت زده بلغت زند و پانزد پنجره و محجری باشد که در پیش آستان در سازند **بن نکت** بر وزن پلنگ بمعنی غلغله در خانه و بمعنی کلید است که بجره مفتاح خوانند **بن نشمس** بضم اول و فتح و او بر وزن بر وزن پریشم موی و پریشم بزرگ گویند **بن وشد** بضم اول و فتح ثانی و رابع و سکون ثالث رستی باشد که از ابر بر لسان الحل گویند و تخم آنرا بار سنگ خوانند **بن ق** بفتح اول بر وزن نمونند بلغت زند و پانزد یعنی زانو باشد که بجره دکه خواستد **بن قح** بفتح اول و ثانی کناه و خطا باشد و مردم نامراد و مسکین را نیز گویند و بمعنی جوهر و حیف هم آمده است و بضم اول زمین پشته پشته باشد و نوعی از سپوه خوش بوی باشد **بن قحش** بضم اول و کسر ها بر وزن پرسش بمعنی مقابله باشد که در برابر مغارند است **بن قح** با کاف بر وزن مزه دار بمعنی کسه کار و خطا کتده باشد و از ابر بر اشم خوانند و با کاف فارسی هم گفتند **بن چم** بر وزن کلچه زغال را گویند و بجره خلان و حلام خوانند بضم کما بنقطه و جلوا غلط است و برج جدی را هم گفتند و ستد پای قصاب و سلاح را نیز گفته اند **بن نپان** بفتح اول بر وزن و معنی وزید باشد **بن نشه** با تخمائی مجهول و شین نقطه دار بر وزن کلچه ارده کجند را گویند و ثقل کجند را نیز گویند که روغن کجند او را کشیده باشند **بن پن** بر وزن حزن بمعنی وزیده باشد که از وزید نشن و نام آتشکده هم بوده در روستای نیشابور و باین معنی برای فرشت هم آمده است بیان سپری هم برای ایجد با نرای فارسی مشتمل بر چهار حقه **لغت** **بن** بفتح اول و سکون ثانی برف و دمه باشد و سرمایه را گویند و آن چیز است که در وقت شدت سرمایه باشد **بن زک** و زر و ورق از هوار زد **بن کم** بفتح اول و کاف و سکون ثانی و مهم بمعنی باز داشتن و منع باشد **بن کول** بفتح اول بر وزن کثکول شخصی را گویند که قوی و سبک جلد و ریخ کش باشد و حریر در کارها بود و بکسر اول هم آمده است **بن م** بفتح اول و سکون ثانی و مهم شبنم را گویند **بن مان** بفتح اول بر وزن افغان خکن و غنور و افسرده را گویند و بضم اول هم آمده است **بن مش** بفتح اول و سکون ثانی و مهم شبنم را گویند و آن جانور است از جنس چلباسه بزرگتر میباشد و آنرا سیرا جبر یا خوانند

بشن بر وزن چمن کل ولای نبره باشد که درین حوضها و جویها هم رسد بشن قبل بر وزن سمنند گیاهی باشد خوشبوی و
 بعضی بر غسد را گویند و آن گیاهی باشد خود روی شبیه با سفنج که در غلزارها و کنارها جوی آب رود و در آنها کتند
 بشن نکی بر وزن لوندی بمعنی نامرادی و دردمندی و پچارکی و تنکی معیشت باشد بشن نکت بر وزن فنک بمعنی کلید باشد
 و بر بی مفتاح خوانند بشن و آن بر وزن احوال صدای را گویند که معکوس شود یعنی برگردد مانند صدای کوه و کتند و امثال آن
 بشن قوج بر وزن لوج بمعنی پیدا کردن و بهم رسانیدن باشد بشن قول بضم اول بر وزن و معنی میول است که استخوان شتالنت با
 و بنازی که خوانند بشن همان بضم اول بر وزن برهان بمعنی غبطه باشد و آن صفتی است در آدمی که چون چیزی پیش کشند
 آژو کند که مثل آن چیز او را باشد بی از آنکه از آن شخص زایل شود و این محمود است بر خلاف مد چه خود خواهد که آن چیز او
 باشد و آن شخص هر دم ماند بیان چهارمی هم در برای ایجد با سپن سعفص مشتمل بر شصت و
 شش لغت و کنایت لبس بضم اول و سکون ثانی یعنی باشد آهنی که بران گوشت کباب کتند و بر بی سفود غول
 و مخفف بوس هم هست که عرب قبله میگویند و بفتح اول ترجمه فقط و حسب باشد و بمعنی بسیار و پند هم آمده است و امر بر قطع کردن
 هم هست بمعنی قطع کن بسیار بر وزن رسا بمعنی ای بس و بسیار باشد و نام شهر لبث در فارس که او را فاسا میگویند بسیار بفتح
 بفتح اول و ثانی بالف کشیده و سکون رای قرشت و فتح و ال ایجد زمینی را گویند که بجهت چیزی کاشتن آب داده باشند بسیار
 بفتح اول بر وزن هزاره ابوان و صفرا گویند و بکسر اول هم آمده است بسیار بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بکاف زده و
 را گویند که از کلهها و ریاحین و اسپرغها و برکت مورد سازند و پادشاهان و بزرگان روزها عید و جشن و مردمان در روزها
 بر سر گذارند و بابای فارسی هم بنظر آمده است بسیار بفتح اول و نون بر وزن ابارج گیاهی است بهیئت هزار پای و رنگش
 مانند رناس سرخ میباشد و پوست آن کرهها بود چون آنرا بشکنند دروش زرد بر آید بسیار و قبل بر وزن دعاوند قاضی
 شعر باشد و هر دو چیز را که با یکدیگر مناسبی داشته باشند نیز بسیارند گویند بسیار بضم اول بر وزن کرباس هرزه و بمعنی را گویند
 و در عربی نیز باز گویند بسیار با بضم اول بالف کشیده بسیاری نوعی از حمریل عرب است و آن درانی باشد که بر آن مانند
 برک بید بود لیکن کوچک تر از آنست و کل آن مانند یا سمر سفید و خوشبو میباشد و حمریل عربی را یونانی مولی بکسر لام و با
 صندل دانند خوانند بسیار با بضم اول فارسی بر وزن همسایه دارونی باشد و آن سنج گیاهی است که در شبیه هزار بار
 معرب آن بسیار است و به عربی اشهار دارد و بنازی اضر اسر الکلب و ثاقب الحجر خوانند مسهل سود است بسیار
 بضم اول و سکون ثانی و فوقانی نام ولایتی و قلعه است مشهور و بمعنی کلزار هم آمده و جایی را نیز گویند که میوهها خوشبودن آنها
 بهم رسد و بفتح اول ماضی بسیار است و بمعنی سد و کوه و کوه نیز بنظر آمده است و قیمت آبی را نیز گویند که بر زبکرا در میان خود
 کرده باشند بسیار بضم اول و معنی کسناخ است که بی ادب و لجاج باشد بسیار بکسر اول و سکون آخر که رای قر
 باشد بمعنی سست و نا استوار است بسیار بکسر اول بر وزن اسلام جوهری باشد سرخ رنگ و بعضی مرجا خوانند
 بسیار بضم اول بر وزن برهان کلزار و گلستان را گویند و مخفف بوستان هم هست و جایی را نیز گویند که میوههای
 خوش بودن آنها بهم رسد بسیار بضم اول و غیر کلپت سرخ رنگ و بی بوی که از اناج خروس و کل یوسف نیز گویند و بعضی
 اسپرغ را که ضمیران باشد بسیار بضم اول و بیجانا بابای فارسی هم آمده است بسیار بضم اول باغ پر ایش و هنده
 را گویند که باغبان باشد بسیار بضم اول و شین پن نام نوائیست از موسیقی بسیار بضم اول و بفتح او بر وزن کل مانند

زمین چشته پشت را گویند که کتل و گریه باشد و زمین ناهموار را نیز گفته اند **لبستنج** بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی
 و جهم ساکن معرب بستک است و آن صمغی باشند که کندر گویندش و بعضی گویند صمغ درخت پسته است **لبستر اهنیک**
 بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و رای بنقطه بالف کشیده و های مفتوح بنون و کاف زده بمعنی لجام و نهالی باشد و بعضی **لبستر**
 را گفته اند که بر روی نهالی پوشند **لبستر تن** برون دل بردن عمو کردن و پاک ساختن باشد **لبستر سهند** بر
 کنایه از آتش باشد که حرمان نار میگویند **لبستک** برون اردک صمغ درخت پسته است و بعضی گویند کند راست و بعضی
 دیگر گویند صمغیت مانند کندر و ببری لبان خوانند **لبستقی** برون بدر و مرطبان سفالین کوچک را گویند و معرب
 آن **لبتوق** میباشد و چوبی را نیز گفته اند که بدان ماست را بشورانند و بر هم زنند تا مسکه و روغ از هم جدا گردد **لبستق و بیل**
 کنایه از استحکام و ضبط و ربط باشد **لبستوق** بکسر اول و سکون ثانی بمعنی ستوه است که ملول و بفتک آمده باشد
لبستمن بفتح اول برون دسته مر بر منقش باشد که در استرا با دو کرکان سازند و آنچه ناست که هر برادر در تخته شامبکه دارد
 بنندند و نام رنگ بر سوراخها شبکه بزنند تا نقش بر او برود و شخصی را نیز گویند که او را بجر بسته باشند و داماد نتواند شد
 و آهنکی هم هست در موسیقی که او را بسته نگار خوانند و آن مرکب است از حصار و حجاز و بسته شده گاه و بکسر اول و ضم ثالث
 و ظاهر و آخر که ها باشد مخفف بستوه است که بفتک آمده و ملول باشد و بضم اول و فتح فوقانی فندق را گویند و آن مغزی باشد
 که خورند **لبستمن مرخم** بفتح را و کسر هاء و بنقطه زنی را گویند که هرگز تراید و او را بجر بر عقیقه خوانند **لبستیدیاخ**
 بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی تخانی رسیده و بای امید بالف کشیده و جهم زده بلفظ روی خست را گویند و بلفظ اهل
 مغرب مصر الا برخواست طبعت وی ریاست با عدال و عناد کردن بر درمهای گرم نافع باشد پس **خواستن** کنایه
 از مطلوب و معشوق باشد **لبستن** بضم اول و سکون ثانی و دال امید بمعنی بست باشد که کلزار است و جانی که میوه خوشبو
 بهم میرسد و بضم اول و فتح ثانی مشد در جبان را گویند و از اجزای شیری نیز خوانند و بعضی پنج مرچ را گفته که اصل مرچان
 باشد و با بضم بکسر اول هم آمده و گویند منبت او قرد ریاست و پنجمرچ آن بنندند و برکتند چون بران و زرد و آفتاب بران
 تا بد بخت و سخت کرد و ان بر رخست میانبات و جاد چنانکه فصل خرما میانبات و حیوان و بوز پستانان و حیوان انسان
 میان خلق و رحما اگر بر کردن مصر و ع بنندند نافع باشد و همچنین اگر بر کردن صاحب قمر بنندند **لبستک** بفتح اول و ثانی بر دنتک
 دستنکندم وجود کرده باشد و سکون ثانی برون زردک دار و نهست که انرا اکلبل الملك خوانند **لبستر من** کنایه از نفا
 کردن و با تمام رسانیدن و ساز کاری نمودن و روزگار گذرانیدن و غمخواری کردن باشد **لبستر مشرق** کنایه از آمدن سیر
 سخن بود که در انشای گفتگو جمله معترضه بیان کنند تا ناصدا واقع نشود **لبستر یا بکسر اول و ثالث و تحتانی بالف کشیده بلفظ زنده**
 و پازند گوشت را گویند و بجر بر لحم خوانند **لبستعلک** بفتح اول و ثانی و سکون غیر نقطه دار و فتح دال امید بمعنی آمده و ساخته و مهیا
 باشد و شخصی که کارها را سامان کند و بیازد و بضم ثانی هم بنظر آمده و بابای فارسی نیز درست است **لبستعلک بیل** برون
 پسندیدن بمعنی ساخته شدن و مهیا گشتن و آماده گردیدن باشد و بکسر اول و فتح ثانی و بکسر اول و ضم ثانی هر دو آمده است
لبستعلاج بفتح اول و بای عطی لفظیت معرب بسپایک و آن دار و نهست که بجر بر اخراس الکلب و کثیر الاجل خوانند گویند
 اگر قدری از آن در شیر اندازند شیر را ببندد و شیر بسند را حل کند **لبستک** بفتح اول و ثانی و سکون کاف دار و نهست که بجر بر
 اکلبل الملك خوانند و بفتح اول و سکون ثانی دستنکندم وجود کرده باشد و بمعنی خیاره هم آمده است و بضم اول و ثانی

نسیله که زنان بجهت روشن بچیده باشند کسب کله بفتح اول و بر وزن مشغله خوب پس در خانه و سرا باشد کسب بفتح اول و ثانی و
 سکون لام غلایه است که آنرا کاورس گویند و بعضی باشند بنظر آمده است که بزبان عربی عقب خوانند و امر بد را و چنین هم هست
 یعنی در آویز و در عربی جمع بسیل است که شیطان و دیو باشد و بسکون ثانی در عربی بمعنی حلال و حرام هر دو آمده بسیل است
 بکسر اول و ثانی مخفف بکسلانیدن باشد کسب بفتح اول و ثالث و سکون ثانی دانه ایست مابین ماش و عدس که آنرا ملک
 بضم هم خوانند و بجز غلر خوانند کسب بفتح اول و مهم و سکون ثانی و لام هر چیز که از اذبح کرده باشند و بشمش کشته شده
 را نیز گویند و وجه تسمیه اش آنست که در وقت ذبح کردن بسم الله میگویند و مردم صاحب حلم و بردبار را هم گفته اند کسب
 بر وزن و سواس نام استاد و معلم دهریان باشد و او بوجود واجب قابل نیست گویند طب و نجوم و هبنا و طلسمات و علوم
 غریبه را خوب میدانند است کسب بفتح اول بر وزن شکج خشکی و داعی باشد که بر روی و اندام مردم و آنرا بر کف
 خوانند و امر بر سنجیدن هم هست کسب بر وزن سمند سزاوار و کافی و کفایت را گویند و بعضی تمام هم آمده است
 کسب بر وزن رونده بمعنی پسنداست که سزاوار و کافی و تمام باشد کسب بر وزن خدنگ داد و نیت که او را کسب
 الملك خوانند و آنچه غرها را و باشد کسب بفتح اول و ثانی و او مجهول و فوقانی مفتوح زلف را گویند و بکسر اول هم آمده
 کسب بر وزن فروده بمعنی دست زده و مالیده و لیس و لامه باشد و بعضی سوراخ کرده هم آمده است کسب بر وزن فریج
 نفرین و دعا بردار گویند کسب بر وزن فرود شدن نفرین و دعا بردار کردن باشد کسب بر وزن اصول بمعنی بسور
 که دعای بد و نفرین باشد کسب بر وزن و معنی بسوریدنست که نفرین کردن باشد و یا بمعنی بابای فارسی و شبنم قطع را
 هم آمده است کسب بفتح اول و ثانی گیاهی است که آنرا اکل الی الملك خوانند کسب بر وزن و صی بمعنی بسیاری و زیادتی باشد
 کسب بر وزن دریا شراب انکور بر گویند بلغت زند و پازند کسب بفتح اول و ثانی به تخانی مجهول رسیده و بجم زده بمعنی
 ساختگی کارها و کار سازها ساخته شدن و آماده گردیدن باشد خصوصاً ساختگی و کار سازی سفر و کار سازی کتده
 را نیز گویند و امر بد بمعنی هم آمده است یعنی آماده شو و کار سازی کن و بمعنی قصد و اراده هم هست و بکسر اول نیز گفته اند
 کسب بر وزن شکید بمعنی کار سازی کند و استعداد نماید و قصد و اراده کند کسب بر وزن نویسنده شخم
 را گویند که استعداد و سامان کاری کند و آماده و مهیا سازد و قصد و اراده کتده را نیز گویند کسب بر وزن شکیدن
 بمعنی سامان کردن و ساز سفر نمودن و کارها را آراسته و مهیا و آماده کردن و بمعنی قصد و اراده نمودن هم هست کسب
 بر وزن شکیده سامان و کار سازی کرده شده و ساخته و آماده گردیده باشد و بمعنی قصد و اراده نموده هم هست کسب
 بفتح اول بر وزن و سبیل نوعی از بانلای صحرائی باشد که کوچک از بانلای خوردن اگر زنان آنرا بپزند و بخورند شهر ایشان زیاد
 شود کسب بر وزن نسیم بزبان زند و پازند خوش مزه و خوش لذت را گویند بیان پازری هم در برای ایجاد با
 شین قرش مشتمل بر شصت و شصت کسب بفتح اول و سکون ثانی مطلق بند را گویند عموماً
 و بندی که از آهن و برنج بر صند و قهازند خصوصاً در زراعتی را نیز گویند که آب باران حاصل شود بنشدید ثانی در عربی شاد
 کام و خرم و کشاده روی را گویند و بضم اول کاکل آدمی و موی کردن و یا اسب باشد و یا بمعنی بفتح بای فارسی هم آمده است
 و بمعنی ناقص و ناقص هم هست و بکسر اول امر بردادن باشد یعنی بدش کسب بر وزن جدار گرفتار و پای بند را گویند
 و بمعنی نثار هم آمده است و آن نری باشد که بر سر کسی بفرمان پادشاهی بپزند و لیس و لامه و سودن دست یا عضوی بر عضو

دیگر باشد و هر چیز طلا کوب و نقره کوب را نیز گویند و بعضی مانده و کوفته شده هم هست و بفتح اول نیز گفته اند کیشا سن
بضم اول و ثانی بالف کشیده و بسین ببنقطه و بای ایجد زده مخفف پوشاسب است که خواب باشد و بعربی نوم خوانند کیشا
بضم اول و فتح و او و سکون را و دال ببنقطه زمین پشند پشند را گویند کیشا سن بضم هر دو بار سکون هر دو شین بر ک حنظل را گویند
که خزیزه رو باه باشد و در عربی علقم خوانند و بفتح اول و ثالث هم آمده است کیشیق برون اسمی نام قریب است از قرای مرو
شاه جاکیشپول بکسر اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و مجهول رسیده و بلام زده یعنی پریشان و پراکنده گفته را نیز گویند
کیشیم بای ایجد برون چشمه یعنی شیب است که قریب باشد از قرای مرو شاه جاکیشیق معرب است و در ایتر ما تعریب
استهارداد کیشیپون بفتح اول و ثالث بای ای حطی برون اندرون یعنی فریب باشد که نقیض لاغراست و بکسر ثالث هم آمده
کیشتالم بکسر اول و سکون ثانی و فوقانی بالف کشیده و لام مفتوح بهم زده یعنی طفیل باشد که منسوب بطفیل است و طفیل
شخصی بود از مردم کوفه و او همیشه ناخوانده بهمانها و عروسها حاضر میشد و او را طفیل اعراض میگفتند کیشتام برون اسلام
یعنی بیتال است که طفیل باشد کیشتن بفتح اول نام میکائیل است گویند که رسانیدن روزی خلق حواله باوست و این
معنی بجای حرف اول تالی قرشت هم آمده است و الله اعلم و نام فرشتهاست نیز که موکل باران و نباتات و آب است که بعربی سخا
خوانند و بضم اول و ورم و آماس و دمیده کی و جوششی باشد که بریدن و اندام آدمی براید و آنرا بگری شرا گویند کیشتر بفتح اول
و سکون ثانی و ضم ثالث و رابع مفتوح بضم نقطه دار زده اسپرک را گویند و آن گیاهی باشد که بدان جامه رنگ کنند و پاره از خوشه
انگور و خوشه خرما را نیز گفته اند کیشتر بضم اول و ثالث و فتح رابع و سکون ثانی و هم جوشش و دمیده کی باشد باخارش که
در اعضای آدمی بهم رسد و بشتر آدمی را سرخ سازد و آنرا بگری شرا گویند و برون اشتم و محشم هم آمده است کیشتری
بضم اول برون مشتری شخصی را گویند که عک شرا داشته باشد و آن نوعی از ورم و آماس و دمیده کی و جوششی باشد که در بدن
و اعضای آدمی به رسد کیشتک بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و کاف مرطبان و غمزه کوچک را گویند و برون چشمک
و جفتک هم آمده است کیشچیر بضم اول و کسر جیم و سکون ثانی و ثانی و رای قرشت نام درختی است که گمان را از خوب آسانند
و آنرا بگری بیع بفتح نون برون طبع گویند کیشخا پیدان باخای نمذ و بای نمذانی برون احسانیدن یعنی خراشیدن بنا
و غیر آن باشد کیشخیم بکسر اول و فتح ثانی و سکون ثالث و شین نقطه دار مفتوح بهم زده یعنی لغزیدن باشد کیشخون
بکسر اول برون بشنون یعنی خراشیدن باشد کیشخویج بکسر اول برون پهلو به باخن کنده شده و خراشیده باشد و این
گشته و با پمال گردیده را نیز گویند کیشخوم بضم اول و ثالث و سکون ثانی و وا و مجهول و رای قرشت نمخوده و باز مانده آب
دواب را گویند و بعربی سور خوانند کیشتر و ثانی باری ببنقطه و نون و تالی قرشت برون پهلو شکن بلغت زند و پازند
یعنی پریش کردن باشد کیشغصع با غیر نقطه دار برون مسخره ساختن و پرداختن شده را گویند کیشک بفتح اول و سکون
ثانی و کاف عشوه و غمزه خوبان را گویند و بعضی شبنم هم آمده است و برق و نکرک را نیز گویند و پرده که بر در خانه آویزند و نام
درختی هم هست و مخفف باشد که هم باشد چنانکه بولک مخفف بود که است و بضم اول زلف و موی مجعد را گویند و موی
پیش سر را نیز گفته اند که ناصب باشد کیشکار مری بفتح اول برون کجکاری کشت و کار و زراعت را گویند کیشکری
بکسر اول و فتح کاف فارسی برون همورد شکار و شکارگاه و شکار پرا گویند و با بفتح اجدف دال هم آمده است کیشکل
بکسر اول برون مصقل کجک کلید را گویند یعنی چوب کجی که کلیدان را بدان کتایند کیشکل بکسر اول برون مصقل

بمعنی بشکل است که کلید کلیدان باشد **بشکلین** بکسر اول و فتح ثالث و رابع پنجانی رسیده و بدال زده مای
 رخنه کردن باشد یعنی بانگشت و بناخن رخنه و نشان کرد و رخنه و نشان را نیز گویند که با سر انگشت و ناخن هر یک
بشکلین بروزن دل کشیدن رخنه کردن بانگشت و ناخن یا بسر کارد یا تیر یا رخنه شدن بسوزن و غار و مانند
 آن باشد چنانکه اگر جامه کسی بخار در آویزد و پاره شود گویند **بشکلید** و بمعنی پهن کردن چیزی هم آمده **بشکر**
 بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و مهم خانه تابستانی و بارگاه و ایوان و صفا باشد و خانه را نیز گویند که اطراف آن شبک باشد
 و بادگیر هم داشته باشد و بکسر اول هم آمده است **بشکته** بروزن اشکن کلید کلیدان را گویند **بشکوف** بکسر اول و
 سکون ثانی و ضم ثالث و او مجهول ساکن و فای مفتوح شکوفه در بهار درخت باشد و قی و استغراق را نیز گویند **بشکول**
 بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بواور رسیده و بلام زده مرد جلد و جفت و چایک و هشیار و قوی هیکل و حریر در کارها
 باشد و بفتح اول هم درست است و بمعنی و همه نیز بنظر آمده و آن رسنی باشد که زنان ابرو را بدان رنگ کنند و اسد اهل
بشکولیدان بفتح اول بروزن سر پوشیدن حریر بود در کارها و جلدی و چایکی نمودن باشد و بکسر اول هم درست
 باشد **بشکوع** بکسر اول و ثانی و ثالث بواور رسیده و بهار زده مردم صاحب شوکت و حشمت با هیبت را گویند **بشیل**
 بفتح اول و ثانی و سکون لام بمعنی گرفت و گیر باشد یعنی دو چیز که بر یکدیگر چسبند و در هم آویزند و امر بد را بچین و چسبند
 هم هست **بشیل** بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون دال امید یعنی بچسبند و در آویزند **بشیلشکر** بکسر اول و ثانی و فتح
 شیر نقطه دار رکاف بلغث یونانی پنجهت سرخ رنگ از انگشت دست کنده تر و هم یونانی خبطیانا گویند بول شده
 و بعضی راند **بشیلنک** بکسر اول و فتح ثالث و سکون ثانی و نون رکاف فارسی نام قلعه است در هند و ستان **بشیلنی**
 بفتح اول و ثانی و کسر ثالث و سکون نهمانی یعنی در آویزی و بچسبی **بشیلیندن** بروزن و بمعنی چسبیدن باشد و بمعنی
 در آویختن هم هست **بشیم** بفتح اول و ثانی و سکون هم سو کوار و ملول را گویند و بمعنی نا کوار هم آمده است و بسکون
 ثانی شبیم ریزه را گویند که محرکاهان بر سینه زار نشینند و سفید نماید و از ابروی صغیر خوانند و موضعیت بغایت سرد
 سیرینا طبرستان و سری و ملحد و پیدین را نیز گویند **بشیم** بروزن دشمه پوستی که هنوز از ارباغت نکرده باشند
 و دانه باشد سیاه مانند عدس که در دروازه چشم بکار برند و بعضی گویند با بمعنی عربیت **بشین** بفتح اول و ثانی
 و سکون نون بمعنی قد و بالا باشد و بدن را نیز گویند و سر و بین و اطراف هر چیز را نیز گفته اند **بشینج** بکسر اول بروزن شکنج
 خشکی که بر روی آدمی افتد و بر بی کلف خوانند و بفتح اول تابش و طراوت رخسار و آب و باشد **بشینجی** بکسر اول بروزن شکنجه
 انزاری باشد که جولا مکان بدان آهار بر تائیه بماند و آن دست که با می بود که مانند جاروب بر هم بسند باشند و بعضی گویند آهاری
 باشد که بر تانه مانند **بشیش** بضم اول و فتح زای فارسی بروزن مضحکه چنگالی باشد که از آرد گند و خربا با از نان گرم دروغن شده
 سازند و بفتح اول و زای هوز بروزن مضمضه هم آمده است و بعضی گویند که بشیره چنگال است که از نان تنک و خرمالو و غریبانه
 و اصح این است **بشینک** بکسر اول و ثانی و سکون نون رکاف فارسی آئنی باشد هر شش مانند کلنگ دراز که بنایان بدان دیوار را
 سوراخ کنند و کلنگ و اسکند و نهشت بنانی و چهار پانز گفته **بشینین** بروزن کهنز کپاهی است که آنرا بوی مادران گویند
بشینین بفتح بروزن فهمیده بمعنی بیشتر است که بوی مادران باشد **بشینین** بضم اول بروزن کلین در مصر و آن مانند بلور
 پیوسته در میناب میباشد گویند هر صباح سر از آب بر می آرد و شام بت آب فرو میرود و همین ساقی دارد و بر همین برك ندر و نیز

خشاخ میشود قم آن سفید است در عطریات بکار برند و از آن کل و روغنی سازند بجهت علت سرسام و بیخ آن مقوی
 باه را **لِشْوُوتِن** بکسر اول و فتح فوقانی بر وزن فزودن نام برادر اسفند یا راست و بمعنی بوزینه هم آمده که مهمون باشد و
 بفتح اول هم درست است **لِشْوُوتِن** بکسر اول و رای قرشت بر وزن نکو شدن نفر پرود عای بد کردن را گویند و بمعنی
 شوریدن و در غضب شدن هم هست که در عربی **لِشْوُوتِن** بکسر اول و ثانی بواو رسیده و بلام زده گذارنده کارها
 و دانسته و بپنده را گویند و بان معنی امر هم هست یعنی بدان و بین و کار سازی کن و بر هم زده کی و پریشانی را نیز گفتند و امر
 بان معنی هم یعنی بر هم زن و پریشان کن و بضم اول نیز درست است **لِشْوُوتِن** بکسر اول و لام بر وزن نکو ش بمعنی بر هم زدگی
 و پریشانی باشد و کار گذاری و دانسته کی را گویند **لِشْوُوتِن** بکسر اول بر وزن نکو شدند بمعنی دیدن و دانستن
 و بر هم زدن و پریشان کردن و در مانده و متعجب نشستن باشد و بمعنی کار گذاری کردن و کار سازی نمودن هم هست و بفتح اول نیز
 درست است **لِشْوُوتِن** بر وزن نکو شده بمعنی دیده و دانسته و کار سازی کرده و آشفته و پریشان و بر هم زده و بشوریده
 باشد **لِشْوُوتِن** بضم اول و کسر رابع و ثانی بواو رسیده و بنون زده بلفظ یونانی بزرقطون را گویند که سیبوتر باشد
لِشْوُوتِن بکسر اول و کاف و هاء حرکت غیر معلوم و ابراهیم خود معلوم است بلفظ اندلس نوعی از خار است
 که در زمینهای سنگسنان و زمینهای خشن و در درخت روید و در صحراهای شهر از بسیار است و مکن غسل از کل آن خورش سازد
 و آنرا فرصه خوانند منفعت بسیار دارد **لِشْوُوتِن** بکسر اول و ثانی و سکون ثانی و نون بمعنی ذات باشد مطلقا اعم از ذات
 واجب و ذات ممکن **لِشْوُوتِن** بر وزن افیون بمعنی فریب باشد که تقهیر لاغز است بسیار شایسته **لِشْوُوتِن** برای ایجاد
طای عطی مشتمل بر دانه لغت و کتابت بفتح اول و سکون ثانی کتابه از صراحی شراب باشد که
 بصورت مرغابی ساخته و در عربی مرغابی را گویند **طای** بضم اول بر وزن مدارس یونانی نام دوا نیست که آنرا خرسین
 گویند و آن چوبکی باشد سیاه رنگ و چوز بشکند مغز آن نسقی بود که دانه را نافعت **طای** بابای امید بر وزن و طوط
 بلفظ سریانی رستنی باشد که آنرا سرخ مرد گویند **طای** بر وزن صحرا یونانی کوه را گویند و بجز جیل خوانند و بجای مرغابی
 نای سعفص هم بنظر آمده است **طای** باخای قطره دار بر وزن شفا الوابطر اخون بر وزن افلاطون بلفظ یونانی
 جانور است آبی که آنرا وزغ گویند و بجز صفدع خوانند **طای** بفتح اول و خای مکسور و ثانی بواو رسیده و
 بنون زده بلفظ یونانی نوعی از کرفس صحرائی باشد و آن گرم و خشک است در چهارم **طای** بفتح اول و ثانی
 مرکب از بتر او سالبون با سیرین بقطره بالف کشیده و لام و ثانی و دار و نون بمعنی کرفس کوهی باشد چه بتر او باشد و سالبون کرفس
 را گویند **طای** بلام بالف بالف کشیده و فتح و اول سکون نون یونانی قطره را گویند و آنرا بجز دهن الحجر خوانند گرم و
 خشک است در چهارم **طای** بکسر اول و ثالث و سکون ثانی و قاف بجهت نرسایان باشد و نام زاهدی و صومعه نشینی هم
 از نرسایان **طای** بکسر اول و ثانی باشد **طای** نام پادشاهی و حکمی بوده یونانی و بمعنی
 روشنائی نیز مذکور است و بتقدیم پای عطی هم بنظر آمده است که بطلپوس باشد **طای** بابای عطی بر وزن اشکیوس نام
 کلابی است در مغرب زمین بسیار همد هم **طای** بفتح اول و سکون ثانی زمین کنده و کور را گویند و نام بی هم هست و عربانیت را ضم خوا
 بعبار بر وزن خطا جزو پست پائیرا گویند و بجز غثت خوانند **طای** بر وزن طراز چوبیکه کفش کران مابین کفش و قالب گذارنده و در

بوقت شکافتن چوب بر رختن آن نهند و با پنجه میجای حرف ثانی قلم کنند بچامه بر وزن دمامه غول بیانی را گویند **بغنا**
 بانای فرشت بر وزن چماق کلاه را گویند و بمعنی فرجی هم گفته و با پنجه میجای فوقانی طای حطی هم آمده است **بغلی** بادال بید
 بر وزن فرهاد نام شهر است از عراق عرب و اصل آن باغ داد بوده است بسبب آنکه هر هفتد یکبار انوشیروان بدان باغ بار
 عام دادی و دادرسی مظلومان کردی و بکثرت استعمال بغداد شده است و نام خط دو بیست از جام هم و کنایه از شکم نیز میباشد
بغلی خراب و بغداد خالی کنایه از کسبکی و شکم خالی باشد و ساغر خالی از شراب را نیز گویند **بغعل** بفتح اول بر وزن
 صحرانوک میباشد و بعرچه ختر بر گویند و بضم اول نام پادشاهی بوده است از خوانزم و کلنکی را نیز گویند که در وقت پراوان پیشاپیش
 کلنکهار رود و نام آشی است مشهور و چون واضح آن آش بغراخان پادشاه خوانزم بوده موسوم بنام او ساخته بغراخان میگفتند و
 اکنون خانی را انداخته و بغرا میخوانند **بغشوق** بفتح اول بر وزن محشور نام قریه ایست میان سرخس و هرات و معنی ترکیبی آن بیخ
 شور است که گو آب شور باشد چرب معنی کودال است **بغطاق** باطای حطی بر وزن چماق و کلاه و فرجی را گویند **بغل**
 بفتح اول و سکون ثانی و لام نام یهودی بود ضرابی و در هم بغلی که در کتب فقهی مرقوم است اوزده بوده است و او را اس البغلی میگویند
 و در عربی استرا گویند که از جمله دو اب مشهوره است **بغلثاق** بافوقانی بالف کشیده و بقیاف زده طاقیه و کلاه و فرجی را گویند
 و بر کسوان راهم گفته اند **بغل تری** بافوقانی بر وزن قلندگر کنایه از خجالت و شرمندگی باشد **بغل نری** کنایه از شتمات
 کردن باشد **بغلطاق** باطای حطی بر وزن و معنی بغلثاق است که طاقیه و کلاه و فرجی و بر کسوان باشد **بغلت** بفتح اول
 بر وزن دغلت کوهی باشد که در زبر بغل مردم بهم میرسد و آن را عروسک نیز گویند **بغلت نری** کنایه از شتمات کردن باشد
بغلثاق بافان بر وزن سنک انداز پرند است ابلق پای و گردنی دراز و منقاری پهن دارد و گوشت او حلال است و بجای
 حرف ثانی قاف و میجای حرف آخری فرشت هم بنظر آمده است **بغثل** بر وزن سمند پوستی است غیر کچمت که آنرا غرغرن خوانند
 و کفش از آن دو زند **بغیان** با یای حطی بر وزن شهباز شاگردان را گویند و آن زری باشد اندک که بعد از اجرت استاد بشاگرد
 دهند و شیرینی یا بهای شیرینی باشد که در وقت جامه نو پوشیدن بخش کنند و بمعنی مزده و نوید هم هست و بارای فرشت نیز
 بنظر آمده است که بر وزن رفتار باشد **بغیانری** بفتح اول بر وزن دمسازی نوید و مزدگانی را گویند و بمعنی شاگردان هم آمده
بیان **بجد** همی برای **بجد** با فامشتمل بر نر لغت **بج** بفتح اول و سکون ثانی اقرار بجهلا
 باشد و از دفتن گویند **بفاس** بر وزن هزار چوبکی باشد که کفش دوزان مابین کفش و قالب گذارند و دود در آن بوقت شکافتن چوب
 بر رختن آن نهند **بفتی** بانای فرشت بر وزن جعفری دفتن جولا مکان و نساجا باشد و کارگاه جولاهی را نیز گفته اند بفتح
 بفتح اول و سکون ثانی و جیم کف دهها آبی که در وقت سخن گفتن از دهن مردم بیرون افتد و شخصی را نیز گویند که در آشنای حرف
 زدن آب از دهنش بچکد و بعضی گویند دهان است که پیوسته آب از آن میریزد باشد و لب سطر را نیز گویند که از تهر و خشم فرو
 هشتند باشد و با جیم فارسی هم آمده است **بجغ** یا خانقطه دار بر وزن مرهم معنی بسیار باشد و پارچه جامه را نیز گویند که بر سر چوب
 درازی ببندند و هرگاه نثار باشند نثار چنان بدان از هوا نثار بر بایند **بغش** بر وزن کفش عظمت و شکوه و کرو و فر باشد
بغکن با کاف بر وزن قزوین بلغث زند و پازند کوشک و بالا خانه را گویند **بغش** بفتح اول و سکون ثانی و مهم اندوه و
 دلگیری و اندوه کین و دلشک و فرو مانده را گویند و بفتح ثانی هم بنظر آمده است **بجغ** بفتح اول و نون و سکون ثانی و جیم نوعی از
 مار است و مار را نیز گویند که گزند او بمردم نرسد **بجان** نو تری همی برای **بجد** با کاف تانری مشتمل

بر بیست و چهار لغت و کنایت **بک** بفتح اول و سکون ثانی و زغ را گویند و بعضی ضفیع خوانند اگر
 خون ضفیع سبز را بگیرند و در چشمیکه موی زیاتی باشد آن موی را بکنند و قدری از آن خون طلا کنند و بگر بر نیاید و بعضی
 گریزگاه و جنگل و پیشه هم آمده است و نام شهر بیست در ماوراء النهر و خیاردشتی را نیز گفته اند و بضم اول و خساره و روی را
 گویند و نوعی از کوه باشد که دهشت نیک و گردن کوتاهی دارد شکم آن پهن و گرد می باشد و آنرا نیک هم می گویند و بعضی بی هفتاد و بعضی
 هم آمده است و بکسر اول انکشت و زغال را گویند **بک** کاتب **بوی** کنایه از دام الغز است یعنی پیوسته شراب خوردن **بگین**
 بفتح اول و بای ایجد و سکون ثانی و رای قرشت و وائیت که آنرا اخبار جنبر گویند و در سه ملاک بکار برند و بعضی گویند این لغت
 هندی است **بگیکه** بابای ایجد بر وزن معر که روغن باکشت است و بعضی فاسد کار و فساد کننده هم هست **بگناش**
 بفتح اول و نای قرشت بر وزن خنخاش امر بر خرامند و جلوه کردن باشد یعنی مجرام و جلوه کن و نام یکی از پادشاهان خوارزم بوده گویند
 باین معنی ترکیب و بکسر اول هم هست **بگنوسان** بانای قرشت و سپن سغفص بر وزن مجموعی نام مردی بوده و انا و فهمیده و عاقل
 و نام شاعری هم بوده است **بکران** بارای قرشت بر وزن نقصا برنج و هر چیزی دیگر که در نوبت طعام چسبیده و بریاز شده
 باشد **بکران** بهشت بکسر اول کنایه از حوران بهشتی باشد **بکران** چرخ بکسر اول کنایه از ستاره ها است اما باشد
بکرانی بفتح اول بر وزن صحرائی نام مبهوه است میانارنج و لیمو لیکن از نارنج کوچک تر و از لیمو بزرگتر می باشد و شیرین هم هست
 و آن در ولایت ابلک و شبانکاره بسیار است **بکر پوشیده روی** کنایه از شراب است که او را هنوز از خم پرور نیارند
 باشند **بکر مشاطه خزان** کنایه از شراب انگوری باشد و شرابی را نیز گویند که هنوز از آن نخورده باشند **بکروی** بفتح اول
 و نالت بر وزن منوی یعنی بکر است که آن مبهوه باشد شیرین میانارنج و لیمو **بکسمات** بفتح اول و سپن بنقطه و سکون
 ثانی و مهم بالف کشیده و بتای قرشت زده نوعی از نان روغنی باشد که روی آنرا مربع مربع بریده بزنند و بیشتر مسافران بجهت توشه راه
 بردارند **بکسمه** بضم اول و سکون ثانی و فتح سین بنقطه حصه و پارچه از گوشت را گویند **بگش** بفتح اول و شیر نقطه داد
 و سکون ثانی ریشی باشد که بر شکم و گردن مردم براید و آنرا بر پی نکه گویند **بکم** بر وزن و معنی بقم است و آن چوبی باشد سرخ که
 رنگ رزان بدان چیزها رنگ کنند و بقم معرب است و باکاف فارسی هم آمده است **بکنک** بکسر اول بر وزن درنگ حیوان
 دم بریده را گویند و بفتح اول بر وزن زردک هم آمده است و باکاف فارسی نیز هست **بکولت** بفتح اول و نای بوا و بر سیده و بگا
 زده نشانه تیر باشد که عریان هدف خوانند و ظرف و جام شراب خوری را نیز گفته اند و بعضی گویند ظرفی باشد که آنرا بصورت جوی
 ساختند باشند و بدان شراب خوردند و باین معنی بجای کاف آخر لام هم بنظر آمده است **بک و لک** بضم اول و رابع که لام باشد و
 سکون کاف این لغت از اتباع است همچون خان و ما و تار مار یعنی ناهوار و درشت باشد و بعضی بر عقلی و بی هنری نیز آمده است
بکونک بفتح اول و نون بر وزن عجوزک شمشیر چوبین را گویند **بکونن** بفتح اول بر وزن نمونه یعنی بکونک است که شمشیر چوبین باشد
بکھوجان باها و جیم و نای قرشت بر وزن منصور خان یعنی خریشته باشد و آن هر چیزی دراز است که میانش برآمده و بلند
 و در ظرفش بالیده و پست بود **بکپاسا** بکسر اول و سکون ثانی و نمانی و سپن بنقطه هر دو بالف کشیده سراری را گویند و آن
 بسند کوچکی است که بر بالای پار سنور بندند **بکپاسا** بکسر اول **بکپاسا** بکسر اول **بکپاسا** بکسر اول **بکپاسا** بکسر اول
لغت و کنایت بگتن بر وزن کفتر نوعی از سلاح جنگ باشد و آن آهنی چند است که بهم وصل کرده اند و بر روی آن
 عمل و زربفت و امثال آن کشیده اند و در روزها جنگ پوشند و بترکی فنل را گویند **بکینل** بکسر اول و سپن بنقطه و سکون

ثانی و لام امر بر کستن و از هم جدا کردن باشد و این لفظ را جانی استعمال کنند که ممکن بود و این معنی در چیزهای دیگر بطریق حقیقت است
و در انسان و مردمان بطریق مجاز یعنی اختلاط و آشنائی کن **بکل گرفتن** کنایه از خس پوش کردن و مخفی نمودن باشد **بکسر** بر وزن
و معنی بقم است و آن چوبی باشد سرخ که رنگ زردان بدان چیزها رنگ کنند و بقم معرب است **بکامز** بکسر اول و سکون ثانی و بقم
بالف کشیده و بزای نقطه دار زده یعنی شراب و شراب خوردن باشد و پیاله شراب را نیز گفته و بفتح اول همین معنی و معنی غم و اندوه باشد
و معنی مهمانی هم آمده است مطلقاً **بکامز کردن** بر وزن مقراض کردن یعنی مجلس شراب داشتن باشد **بکشد** بفتح اول
و ثانی و سکون نون و دال مجید یعنی آشنائی باشد که جا و مکان را باشد **بکنت** بر وزن لکلت حیوان دم بزید را گویند **بکنی**
بفتح اول و سکون ثانی و نون تحتانی رسیده شراب باشد که از برنج و ازین وجوه و امثال آن سازند و از این معنی بنید و بلفظ دیگر بوزنه
بوزنه گویند **بیان بیست و یکم برای بجد بالام مشتمل بر هشتاد و پنج لغت**
و کنایت **بک** بفتح اول و سکون ثانی پاشنده پارا گویند و در عریضه اثبات بعد از اثبات باشد و بکسر اول مخففت
مهل است که امر بر گذاشتن باشد یعنی بگذار و نام مبهوه ایست در هند و ستان شبید به بیابان و از انار هندی نیز گویند و شیراز
بل شیرین و بعره طرثوث خوانند و بعضی گویند مبهوه باشد هندی بزرگی آوچه و درخت آن بدرخت زرد آوچه میماند و بضم اول معنی بسیار
باشد همچو بلهوس و بلکامه یعنی بسیار هوس و بسیار کام **بلای** بکسر اول بر وزن کلابه یعنی هرزه کوی و نابکار و فاسق و بدکار
و فحاش باشد و این لفظ را بیشتر بر زنان اطلاق کنند و بتضرع و چالپوسی سخن کردن را نیز گویند و بعضی معنی اول **بجای** بای ایست و حقی
آورده اند که بر وزن کرایه باشد **بلاخ** بفتح اول بر وزن رواج گیاهی باشد که از آن بویا بافند و حصیر و بوریا را نیز گویند **بلان** بر وزن
بهادر بار درختی است که در دوهاها بکار برند و از این بونانی انقربا گویند و بعضی گویند نام درختی است که این ثمران درختش و زهرین و پرا
زمان را نیز گفته عموماً و زهرین که بر سرینند خصوصاً **بلای** و **بلای** باز یادنی و او پیش از زای قرشت یعنی بلاد راست که مذکور شد
و در هند و ستان نصد قات را گویند **بلای** بفتح اول بر وزن کباده بدکار و فاسق را گویند و این معنی **بکسر** اول هم آمده و مفید
و مغن را نیز گویند **بلای** بفتح اول بر وزن بیمار آذر بویید باشد و آن بیخ خاریست که اشنان گویند اگر با سر که بسایند و برواه الثعلب
گتد مفید باشد **بلای** بفتح اول و رابع و سکون جیم پرنده ایست که آنرا **الک** خوانند **بلای** بفتح اول بر وزن تبارک نوعی از فولاد
جوهر دار باشد و شمشیر بسیار جوهر را نیز گویند و بعضی جوهر شمشیر هم آمده است **بلای** بکسر اول و سکون زای فارسی معنی بپسب
بیجهت و بی تقریب باشد **بلا ساعون** با سینه بنقطه و غین نقطه دار بر وزن سراپا کون نام شهریت بزرگ در ماوراء النهر
تزدیک بکاشغر و پای تخت افراسیاب بوده و تا زمان سلطنت کورخا تعلق با ولاد افراستیا داشته **بلا سیوس** بکسر اول و سین
بنقطه و تحتانی بواور رسیده و بسین بنقطه دیگر زده بلغت بویانی چیزیت آیکینه مانند و آنرا در کنار کاه دریا میبایند و بعره
آنرا **بلا** بخوانند **بلاش** بفتح اول بر وزن لواش نام پسر فرزند است و او یکی از ملوک فرس بوده و او را سلطان ملک شاه میگویند و
نام شهری و مدینه هم هست و مردم عارف را نیز گویند و بکسر اول معنی بلا است که بی سبب و بیجهت و بی تقریب باشد **بلا شجری**
بفتح اول و کسر جیم معرب بلاش کرد باشد و آن بر چهار فرسنگ مرو شاهجا و از املاک بلاش پسر فرزند بنا کرده است **بلال** بفتح اول
بر وزن کمال آذر بویید باشد و آن بیخ خاریست که اشنان و چوبک اشنان هم گویندش **بلالک** بالام بر وزن و معنی **بلالک** است که
نوعی از فولاد جوهر دار باشد و شمشیر هندی را نیز گویند **بلای** صیلا کنایه از تشویش و خلافت طبعیت و آزار باشد **بلای** بفتح اول
بر وزن طلایه نابکار و تباہ کار را گویند عموماً و زن فاحشه و فحاش نیز گفته اند و بکسر اول هم آمده است **بلبک** بفتح اول و بای ایست و کاف

وسکون ثانی مسکه و کوزه نازه را کوبند **بلبل کج** بکرام رفع کاف فارسی وسکون نون و جیم جعد را کوبند که پرنده است منور
 و پیوسته در ویرانها میباشد **بلبلک** بفتح اول و ثالث و لام وسکون ثانی کوزه لوله دار را کوبند و معنی صدا و آواز صراحی هم آمده
 و معنی اندوه و گرفتگی دل نیز هست **بلبللی** بضم اول بروزن سنبل یعنی شراب و پیلان شراب باشد و نوعی از جرم بود که از آبیا
 لطیف و نازک سازند و بالوان غیر مکرر رنگ کنند و جندی از دند آوهم هست **بلبن** بفتح اول و ثالث بروزن از زن خرد را
 کوبند و عبرتی فرج و بقلة الحما خوانند **بلبوس** بروزن ملبوس نوعی از چار صحرا یی باشد و آنرا عبرتی بصل الزبر و بصل اللذ
 خوانند کرم و خشک است در دویم و نوعی از خشکاش هم هست که آنرا خشکاش زیدی کوبند **بلبلیس** بکسر اول و تالی قرشت بروزن
 بر جبر نام دارد و یکت غیر معلوم **بلج** بفتح اول و ثانی وسکون جیم بلفغ عرب خود را کوبند یعنی خرمای نارس و آنرا چون سبز با
 و آنرا چون سبز باشد و لیج و جدال خوانند و چون در غلاف باشد طلع کوبند و بضم اول هم بنظر آمده **بلنج** بفتح اول وسکون ثانی و ناک
 دار نام شهر است مشهور از خراسان و آن شهر همانند پست همچو اسخر فارس و آنرا قبة الاسلام خوانند و لقب آن با می است کوبند بر آنکه
 از آنجا بوده اند و مفتوح العنوه است و کد و پرا نیز که شراب در آن کتند **بلنج** با جیم فارسی بروزن اعرج زاج سیاه را کوبند که قلبا باشد
 و بفتح اول و ثانی هم بنظر آمده است **بلنج** بروزن شلم فلاخن را کوبند و آن گفته باشد که از ابریشم یا از پشم بیافتد و در لیمها بر طرف
 آن بگذرانند و شاطران و شبانان بدان سنگ اندازند **بلدک** با دال ایجد و های هوز و حرکت غیر معلوم نام حوای زن آدم علیه السلام
بلنس بضم اول و ثانی وسکون سین بینقطه در فرسنگ جمانگبری نام غله ایست که از آن هر سیه بزنند و در آشها نیز کتند و عبرتی
 عدس خوانند و در صحاح الادویه معنی نین ایض آمده است که آنجبر سفید باشد و بلسن باز یاد یانی نون معنی عدس آمده **بلنک**
 بروزن سرطمان نام درختی است مشهور در مصر کوبند بعد از طلوع شعری نشتری که از آهن ساخته باشند بر برگ آن درخت فرو بزنند
 روغن از آن روان شود با این جمع کنند و بعضی کوبند ششم مادر زهر برگی که شتر زده اند بیابانینند و امتحان وی چنانست که قطره
 بر شکر کا و چکاتند بعد از آنکه مانند دانه پفیر بسته شود در آب چکاتند و بر هم زنند آب مانند شیر سفید گردد و آنرا عبرتی **بلنک**
 خوانند و موضعی که درخت **بلنک** انجاست باغ فرعون بوده است و آنرا عن الشمس خوانند و کوبند از معجزه عیسی و رقم آنرا حسب
البلنک کوبند کرم و خشک است در دویم کوفت رعشر را نافع است و پیدا انجبر نیز گفته اند **بلنسک** بکسر اول و ثانی وسکون ثالث
 و کاف سیخ آهنی باشد که بکسر از آهن کرده باشند برای نان از تنور جدا کردن و سیخ کباب را نیز کوبند و بفتح اول و ثانی پرستوک باشد
 و آنرا عبرتی خلفا کوبند و بضم اول و ثانی چوپنی باشد یا سیخ کنده که بدان بریان در تنور آویزند بلسن بضم اول و ثالث وسکون
 ثانی و نون غله را کوبند که عبرتی عدس خوانند **بلشتک** بضم اول و ثانی وسکون شین قرشت و کاف معنی آخر **بلنک** است که چوپنی
 یا سیخ کنده باشد که بدان بریان در تنور آویزند **بلعام** با عین بینقطه بروزن فرجام نام پسر با عور است که او زاهدی بوده مستجاب
 الدعوه در زمان عیسی عاقبت ایمانش بیاد رفت و بحدف الف نیز آمده است که بلم باشد **بلعام** با عین نقطه دار بروزن **کلنک**
 پوستهای رنگین خوشبوی موج دار را کوبند و آنرا **بلنک** خوانند و نام شهر است نزدیک بطلماث و آن در نهرها سکندریا باشد و هو
 بغایت سرد میباشد و طولی در آن شهر زنده نمی ماند و بعضی کوبند نام ولایتیست که بلغاری یکی از شهرها آن ولایت **بلعاق** بروزن
 مشتاق معرب بلغا کت گفته و آشوب و شور و غوغای بسیار باشد **بلعاق** با کاف بروزن و معنی بلغا کت که شور و
 غوغای بسیار باشد چمدیل معنی بسیار و غاک شور و غوغا را کوبند **بلعد** بضم اول و ثالث وسکون ثانی و دال ایجد معنی فراهم
 آمده و جمع نموده و بالای هم نهاده باشد **بلعدک** بضم اول و ثالث بروزن سنبله معنی بلغا است که فراهم آورده و بروزی هم نهاده

باشد و بفتح اول و ثالث بر وزن علقمه یعنی کتد و ضایع کرده چه هرگاه گویند مرغ بیضه را بلغده کرد مراد آن باشد که کتد و ضایع کرد
 و بجز بر نهادن بلغشتن بضم اول و ثالث و سکون ثانی و شین نقطه دار و فتح نون آن باشد که بکسر ریمان را حلقه حلقه کرده که
 بزنند و سر دیگر آنرا از میان حلقهها بگذرانند بر نهی که بجز کشتن ریمان آن حلقهها نکت شود همچنانکه بر سر دایها سازند و بلغند
 بضم اول و ثالث و سکون ثانی و نون و دال ایجد فراهم آورده و بر بالای هم نهاده باشد بلغشتن بضم اول و فتح ثالث و دال ایجد و کوفه
 ثانی و نون و رای قرشت بپفد و بید یانت را گویند و بفتح اول لغظی است که در مدح و شاره شتام نیز استعمال کتد بلغشتن بضم
 اول و ثالث و سکون ثانی و نون و فتح دال ایجد یعنی بلغند است که فراهم آورده و بر بالای هم نهاده باشد و بفتح اول بکسر و یکتا
 بار و پشتواره و بکسب سباب را گویند و هر چیز که بسته شده باشد مثل خون بسته و بلم بسته و امثال آن بلغوس بضم اول
 بر وزن پرز و هر چیز دردم شکست و دردم کوفند را گویند و عموماً را کتدم نیم بخت که آنرا در آسیا انداخته شکسته باشند خصوصاً
 آشی را نیز که از آن بزند بلغوس خوانند بلغوس بر وزن و معنی کلکونه است و آن غازه باشد که زنان بر دو مالند و روی را سرخ
 گردانند بلغشت بفتح فای بر وزن بد بخت ماضی بلختن است که معنی جمع کردن است و اندوخت بلغشتن بفتح اول و دال ایجد
 بر وزن مختصر ملحد و بیدین و بید یانت را گویند بلغشتن بفتح اول و فاف و دال ایجد و سکون ثانی و نون و دای قرشت بضم شتام
 و فتح باشد و بضم اول ملحد و بیدین و بید یانت را گویند بلغشتن بکسر اول و فاف بر وزن بر جیس نام پادشاه شهر سیاه بوده و قسته
 او و سلیمان مشهور است بکسب بضم اول و ثانی و سکون کاف چشم بزرگ بر آمده را گویند و بکسر اول و فتح ثانی مختصر و ارغان و
 سوغانی که دوستان از جهنم دوستان فرستند و مبهوه نازه و نوباره و جامه نو و هر چیز تازه و نو بر آمده باشد که طبع از دیدنش محفوظ
 گردد و همچنین چیزی را در هر چه طرفه خوانند و کجشکی که طرفه باشد و بکسر اول و ثانی یعنی تثبیت است و آن چنگ در نزد پیبری
 یا بکسی بود و بکسر اول و سکون ثانی آتش را گویند و شراره آتش را بکسب بضم اول و سکون ثانی و کاف بالف کشیده و فتح میم
 بر آرزو و بسیار کام را گویند چنانکه بلهوس بسیار هوس را چه بل یعنی بسیار باشد بکسب بکسر اول و ثالث و سکون ثانی و
 سبز بنقطه سرد بوار را گویند و بضم اول و ثالث هم گفته اند و بجای سبز بنقطه نون هم بنظر آمده است و همچنین بجای حرف اول نیز
 نون آمده است که نلکس باشد بکسب بضم اول و فتح ثالث و سکون ثانی و فاف دال ایجد رشوت و پاره را گویند و بکسر اول
 و ثالث هم درستست بکسب بضم اول و فتح ثالث و دال ایجد و سکون ثانی و فاف یعنی بکسب است که رشوت و پاره باشد
 بکسب بضم اول و ثالث و سکون ثانی و فتح رابع مشتق از بلا کیف است و آن قابل بودن بوجود محسوس است بر و شاشه
 در بخت رؤیت بکسب بکسر اول و فتح کاف بر وزن خرسک آب نیم گرم را گویند و آنرا شبر گرم خوانند بکسب بکسر اول و فتح
 کاف بر وزن مصقل یعنی بکسب است که آب نیم گرم باشد بکسب بفتح اول و کاف فارسی بر وزن الکن یعنی سرد بوار باشد و
 منخوق را نیز گویند و بجای حرف اول یای عطی هم آمده است بکسب بضم اول و ثالث که کاف فارسی باشد و فتح میم که خامس باشد
 و سکون ثانی و نون و کاف که سادس باشد هر چیز عجیب و غریب و طرفه را گویند که دیدنش مردم را بخندد آورد و بفتح کاف فارسی هم
 در سناس بکسب بضم اول و میم بالف کشیده بر وزن محتاج نوعی از کاجی است و آن آشی باشد بپوشش و بسیار آبی
 و رفیق و بضم اول و فتح ثانی هم آمده و بعضی گویند این لغت ترکیبست بلمون بفتح اول بر وزن مجنون ساذج صحرا نیست و آن بر کف
 روانی مانند برک کردکان و آنرا بربی مرغ بری خوانند بلمت بفتح اول و میم و سکون ثانی ریش انبوه و دراز را گویند و با بضم بضم
 اول هم آمده است و مردم ریش دراز را هم گفته اند بلمت بکسر اول و ثانی بر وزن برنج قد و مقدار و اندازه هر چیز را میگویند و

و بفتح اول و ثانی نیز گفته اند **بلنجاسپ** بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و جیم بالف کشیده و سین بینقطه و بای فارسی زده
 کپاهیت که آنرا بوی مادران گویند و بجای بای فارسی فاهم آمده که فلنجاسب باشد **بلند** بفتح اول و بر وزن کنند معروفست که
 تقبض لبست باشد و بمعنی چوب بالا این در خانه نزهت و آنرا بعرچه اشکفته خوانند و بمعنی چهار چوب و پیرامن در خانه هم گفته اند و بکسر
 اول نیز همین معنی آمده است **بلند کرای** بکسر کاف فارسی کنایه از کسی است که میل عظمت و بزرگی کند **بلند نظر** کنایه
 از غایت است باشد **بلند بن** بفتح اول و بر وزن نمد زین چوب بالا این در خانه باشد و بعضی چهار چوب در خانه را هم گفته اند
 و باین معنی بکسر اول و بای فارسی هم آمده است **بلنکشت و بلنجشت** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف فارسی هم
 مضموم لبین و نای قرشت زده بمعنی افشخت است که بالنکوی خود رو باشد و آن در کنار آفتاب روان بسیار میباشد و در
 الفضلا سنبیل و قرنفل حمرانی و تره کوبیده نوشته بودند **بلول** پس با و او بر وزن همسایه پرسنوک را گویند و آن پرند است که بعرچه
 خطاف گویند **بلونک** بضم اول و فطح تالی قرشت بر وزن خروسک ظرفیکه بدان شراب خورند **بلوچ** بضم اول و ثانی و سکون
 ثالث و جیم فارسی قوی باشند حمرانی و کوعقل و شجاع و علامتی را نیز گویند که بزبانی طاق و ابوان نصب کنند و نام و لایبی هم هست
 از ایران و تاج خروس را نیز گفته اند و آن کوشی باشد که بر سر او رسنه است و پارچه کوشی که بر خسته گاه زنان میباشد و بریدن او
 سنت است **بلوس** بفتح اول و بر وزن عروس بمعنی فریب و خدعه باشد و شخصی را نیز گویند که بچرب زبانی و فریبندگی
 را از راه بیرون برد و باین معنی بضم اول هم آمده و بمعنی فروتنی هم هست **بلوسیطوس** بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و سین
 بینقطه مکسور بتحانی رسیده و طای حطی بواو کشیده و لبین بینقطه زده بلفظ یونانی کلنار باشد و آن کل درخت انار است که غیر از کل مغزی
 دیگر ندارد و آن سرد و خشک است در اول و در دوم خون شکر را بند کند **بلولک** بضم اول و بر وزن سلوک ظرف شراب خوری را گویند
 و بعضی گفته اند ظرفی باشد که آنرا بصورت حیوانات ساخته باشند و بدان شراب خورند و بشکل شتر را نیز گویند و جایی باشد که مشتمل بود بر
 چندین قریه و ده و بزرگی بمعنی جماعت باشد **بلونک** بضم اول و بر وزن سکون بمعنی بنده باشد که در برابر آزاد است **بلونک**
 بفتح اول و نون بر وزن عروسک شمشیر چوبین را گویند و باین معنی در کجا دیگر بلوندک بر وزن فرزندک نوشته اند و احدی **بلونک**
 بفتح اول و نون بمعنی بلونک است که شمشیر چوبین باشد **بلکپای** بایای حطی بر وزن بغداد جامه ستیاه ساده را گویند که
 نقش و طرحی در آن نباشد و جای دیگر جامه سیاه نوشته اند و هیچکدام شاهد ندارد **بلکپان** بفتح اول و بر وزن غلبان نام خضر
 پیغمبر است که برادر زاده الیاس پیغمبر است و نام قریه است از ولایت کازران و راجع عمل و مرقد اولیاء ائمه بسیار است گویند
 آن قریه را بنا کرده و منسوب بنام نامی خود ساخته است **بلبل** بفتح اول و ثانی بتحانی رسیده و لام بالف کشیده نام حضرت ^{سین} **بلبل**
 علی است در انجیل عیسی **بلبل** بفتح اول و بر وزن هلیله و وائیت قابض و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و سیم
 معرب آن بلبلج باشد **بلپناس** بفتح اول و ثانی بتحانی رسیده و نون بالف کشیده و لبین بینقطه زده نام حکمی است که
 انیس و جلپس کند بود بیان **بلپست وی و بمری برای مجد بانون مشتمل بر هشک**
یک لغت و کتابت بن بفتح اول و سکون ثانی خرمن و باغ و تیر راعت را گویند چه باغبان و نگاهبان
 زراعت و محافظ خرمن را بنوان هم میگویند و مبهوه است ریزه و مغزی هم دارد و مردم آنرا میخورند و آنراون هم خوانند
 و بزرگی چندان فوج و بعرچه حبه الخضر را گویند و بضم اول بنیاد و پایان و بیخ درخت و انتهای هر چیز و سوراخ مقعد باشد که
 بعرچه فخر خوانند و چیزی نزهت است که آنرا آبکامه گویند و آن نان خورشیدی است معروف و مشهور در صفاها و تنه درخت را

نیز گفته اند و خوشه خرما را نیز میگویند بنا بر این بفتح اول و بای ایجد و ثانی بالف کشیده بمعنی نوبت باشد چنانکه گویند بنا بر این ماست
 یعنی نوبت ماست بنا بر این بکر اول و ثانی بالف کشیده و فتح سبز بنقطه و بنای قرشت زده صمغی باشد که آنرا کشند میگویند
 و بفتح صمغ البطم خوانند و خاصیت آن بمصطکی نزدیکت بنا بر بفتح اول و برون دماغ نادر است اما خام را گویند که بر دلت پیچیده شود
 و دیگر نویسنده را نیز گویند و چون دوزن بکشور داشتند باشد هر یک مرد دیگری را بنا بر این کوشش و کوشش کنان از آن
 که چون طفل از مادر متولد شود ماما چک او را قایل گویند انگشت در دهن کودک کند و کام او را بردارد و گنایه از اطاعت و انقیاد
 کردن هم هست بنا بر بکر اول برون نظام بمعنی منام باشد که بترکی آدش گویند بنا بر این یعنی بنام خدا و این کلمه را در محل
 تعجب گویند و بیجهت دفع چشم زخم نیز استعمال کنند چنانکه گویند نام خدا چه جلد و چالاکت و گاهی بیجهت قسم نیز گفته میشود بنا بر این
 بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بنون و جیم زده بمعنی بنا بر این است که آن دوزن باشند که بکشور داشتند باشد هر یک مرد دیگری
 بنا بر این گویند و بنا بر این هم بنظر آمده است و بجزی خرقه خوانند و بعضی مردی را خوانند که دوزن داشتند باشد بنا بر این بفتح اول و دوازده
 سراسر دبل بزرگ را گویند و بجزی جن خوانند بکرهای بنقطه و بضم اول هم آمده است بنا بر این بکر اول و دوازده بنون
 و دال ایجد زده بمعنی باز داشتن و نگاه داشتن چیزی باشد در جانی مثل آنکه آبرادر کوی و حوضی و مانند آن محافظت کنند
 بَلْبَا بای ایجد برون عنقا آشی باشد که از دوزن بزند که حبه الخضر است و آن ثمر درخت بطم باشد و شیرازی بن گویند بن بخت
 بر زمین مالیدن کنایه از استواری بخت و دولت باشد بَلْبَس برون لنگردانست که آنرا سپستان خوانند و گویند این
 هندی است بَلْبَل بای ایجد برون صندل بمعنی ترشی باشد عموماً و سبب ترش را گویند خصوصاً بَلْبَس بای ایجد قرشت برون
 معصوم بنا بر اینست که مانند کثوت بر درخت زیتون و بادام و انجیر پیچیده میشود کرم و خشک است بَلْبَس بفتح اول برون ریخ دوزن
 که بکشور داشتند باشد هر یک مرد دیگری را بفتح باشند و نام رستنی هم هست که ثمر آنرا زرنج میگویند و بجزی شکران خوانند بَلْبَس
 بکر اول و ثالث بمعنی کجاست که بجزی عصفور خوانند بَلْبَس برون آن بضم زای هوز و دال بالف کشیده و بنون زده
 لسان العصار است و آن دوائی باشد تند و تیز و شیبه بزبان کجاست بَلْبَس بضم اول برون ثقیب پنبه معلوج و کلوله کرده
 را گویند بیجهت رشتن پنجه بضم اول و کسر ثانی و فتح جیم فارسی جمع باشند مرا صاف حرفت و رحبت را ببل برون چند چند
 معنی دارد آفاصله میان دو عضو که از اجزای مفصل خوانند ۴ زنجیری که بر پای دیوانگان و گناه کاران میهند ۵ شکر آهنی که بیجهت
 استحکام بر صندوق و کشتی و امثال آن زنتند ۶ قفل را گویند ۷ مکر و حیل و دزدی و سالیوسی باشد ۸ عهد و پیمان و شرط را گویند
 تاغ و غصه و محنت باشد ۹ عقد و کره و حبس بود ۱۰ سدی که در پیش آب بندند ۱۱ بمعنی خیال و مقام است مثل آنکه گویند فلان در
 بند آزار فلان است یا در بند سفر است یعنی در خیال آزار فلان و در مقام سفر است ۱۲ بمعنی گویند و میبایند باشد ۱۳ ریشما و طنا
 را گویند ۱۴ بند ترجیع و ترکیب بود و آن یعنی باشد که شعر ابتدا از چند بیت دیگر و قافیه دیگری باورند ۱۵ دهن و گورا گویند ۱۶ حبله و فن
 کشتی کبری باشد عا جفت کا و پرا گویند که بیجهت زراعت کردن و گردن و آزار برداندن با هم بداندن ۱۷ طومار کاغذ باشد و هر ده دست از کاغذ
 را نیز یک بند میگویند ۱۸ پس گرفتن انچه غنیمت بوده باشد و انچه از غنیمت در دار الحرب گزینند ۱۹ جمع بند ما را گویند همچونید کار و دیند شمیر
 بند چاشور و بند قبا و بند نقیان و امثال آن ۲۰ نام و لایقیت ۲۱ طبع و نفع را گویند ۲۲ غلبه و اج باشد و آن پرنده است که معروف است
 بِنْدَل بضم اول برون و معنی بنیاد و پیشینیا باشد و اصل هر چیز را گویند بِنْدَل بضم اول برون کلوار کبسه دار و خانه دار
 و صاحب نخل و مکنث باشد و دافروش و کران فروش را نیز نام یکی از شعری قدیمست بند امهس بند است در حوالی شیراز که

در زمان عضدالدوله دلی امیر نام شخصی با مراد ساخت و بعضی گویند مرد مسافری بود امیر نام باراده خود این بند است
 بُنْدُ خُحْتِ بضم اول و ثالث و سکون ثانی و خای نقطه دار و فوقانی بمعنی چهره دودی باشد بُنْدُ قِ بضم اول بروزن کشند
 بمعنی اصل و بنیاد هر چیز باشد بُنْدُ مَر بضم اول و ثالث بروزن کند نام شهر است در ولایت غریبه و بفتح اول و ثالث بروزن لنگر
 محلی باشد که قافله و چهار در آن بسیار آید و بروند بُنْدُ مَر مَر بفتح اول و ثالث و سکون و رابع و زای نقطه دار جوال و وزرا گویند بضم
 اول نیز آمده است بُنْدُ مَر مَر بفتح اول و بضم رابع و سکون ثانی و واو و غین نقطه دار بند می باشد که با جوب و علف و خاک و گل پُر
 آب بندند تا آب بلند شود و بزراعت رود بُنْدُ ش بفتح اول و ثالث بروزن مغزش پنبه حلاجی کرده و کلوله نموده باشد
 بیجهت رشتن و بکسر ثالث نقش کردن سیم و زر باشد برنج خاص و نام ولایتی هم هست بند شهر پارس بکسر ثالث نام نواحی
 از موسیقی بُنْدُ ق بضم اول و ثالث و سکون ثانی و قاف بمعنی فندق است و بعضی گویند عرب آتش گویند هر که مغز آنرا
 با انجیر و سداب بخورد زهر پری کار نکند و مسموم را نیز نافست گویند عقیق از بند ق بکسر زده بُنْدُ ق شکستن کتابه
 از بوسه دادن باشد بُنْدُ ق هندی ثمری است بمقدار فندق که آنرا زنده گویند و رنگ آن سیاهی زنده گویند اگر
 آنرا بگویند و ببینند و داخل سر مه کنند و در چشم کشند احولی را ببرد بُنْدُ ک بروزن اندک پنبه حلاجی کرده و کلوله نموده
 را گویند بیجهت رشتن بند مَر بفتح اول و مهم و کسر ثالث تکه و کوی کویان را گویند بن و نزل بن بضم اول کتابه از انقیاب
 و فرمان برداری و اطاعت و مرغبت تمام باشد و بمعنی ذخیره و پس انداز هم هست و قصد و اراده را نیز گویند بُنْدُ و مَر بضم
 اول و ثالث بروزن پر زور ایمانی باشد که بدان جوال و توره و امثال آن دوزند و بفتح اول نفس منطبعه را گویند که آن قوت
 متخذه افلاک است و جمع آن بند و ران باشد بند کیش بروزن و معنی اندیشه است که فکر و خیال باشد و بند پشها به
 معنی خیالات و تخيلات بُنْدُ نَمَ بروزن پنبه تکه و کوی کویان را گویند و بجای هم نون هم بنظر آمده که بند پنبه باشد بکسر
 بضم اول و سبب بنقطه بالف کشیده بروزن و بناله سالخورده و کهن را گویند بفتحاخت بکسر اول و شین قرشت بالف کشیده
 بروزن بنواخت ماضی بفتحاخت است یعنی نشاند و نشاند بفتحاخت بروزن بنواختن بمعنی نشاندن باشد بفتحاخت
 با سبب بنقطه بروزن بنواخت بمعنی بنفش باشد که ماضی نشین باشد بفتحاخت سبب بکسر اول و سکون ثانی و طای حلی بالف
 کشیده بفتحاخت یونانی حس مشترک را گویند بفتحاخت بضم اول و کسر اول هر دو آمده کلی باشد معروف و طبیعت آن سرد و تر است
 دویم و سیم و معرب آن بنفیع باشد و نام گیاهی هم هست که در آب روید بفتحاخت کون طاهر م کتابه از آسمان است بفتحاخت
 کون مهمل کتابه از آسمان و زمین هر دو باشد بفتحاخت بفتح اول و قاف و سکون نون نوعی از غله باشد مانند عدس و قوت
 و منقعت آنهم مانند عدس است بُنْدُ ک بفتح اول و ثانی و سکون کاف مصغر بن است که حبه الخضرا و چتلا فوج باشد و آن
 بیشتر در کوهها و جنگلها حاصل میگردد و نوعی از فحاش زمین الطلس بود که بران کلهای زبرفت باشد و کلهها و نشانهها را نیز گویند
 که بر روی مهوشان از خوردن شراب بهم میرسد یا عزیز پیشانی ایشان نشیند و بضم اول مصغر بن است یعنی درخت کوچک
 نشان و اثر هم هست چنانکه گویند از فلانی یا از فلان چیز بنک مانده است اراده آن باشد که نشان و اثر مانده است و بضم اول و
 سکون ثانی و ثالث پوست پنج ام غیلان باشد و آن درختی است صحرائی در ولایت مصر بن کار خور همان بضم اول و
 کسر ثانی کتابه از اندیشه نمودن بیجهت عاقبت و انتهای پایان کار باشد بُنْدُ ک بکسر اول و کاف فارسی بالف کشیده بروزن
 فحان طاسی باشد که دهقانان بن آنرا سوراخی کرده باشند و آنرا در طغمار پر آبی گذارند بمقدار زمانی که پر شود آب از رودخانه